

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۹، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۷

صفحات ۸۰۵ تا ۸۲۸

صلاحیت فراسرزمینی بر اساس دکترین آثار در حقوق بین‌الملل

محسن محبی*

استادیار گروه حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

عبدالحسین صفائی

دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

(Email: safaee.1385@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۹)

چکیده

«دکترین آثار» یکی از مبانی توجیهی صلاحیت فراسرزمینی در حوزه صلاحیت تقنینی، اجرایی و قضایی است و تحولی در مبانی کلاسیک صلاحیت دولت‌ها به‌شمار می‌رود. این دکترین در ابتدا با موضوعات عمدتاً اقتصادی، مانند حقوق رقابت، ظهور بیشتری داشته، اما سپس به دیگر قضایا و موضوعات تجاری، اقتصادی و حتی غیراقتصادی توسعه یافته است. دکترین آثار را به‌طور خلاصه می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «توانایی و اختیار دولت در اعمال صلاحیت نسبت به بیگانگان در خارج از کشور که رفتار آن‌ها اثری را در قلمرو دولت اعمال‌کننده صلاحیت، ایجاد می‌کند». در این دکترین به‌جای تمرکز بر محل «وقوع رفتار»، بر محل «آثار و تأثیرگذاری رفتار» به‌عنوان مبنای صلاحیت تأکید می‌شود. به دلیل توجه خاص بر «آثار عمل»، برخی این تئوری را عملاً انشعابی از صلاحیت سرزمینی نامیده‌اند و برخی دیگر نیز آن را در قالب سایر اصول صلاحیتی، مانند صلاحیت واقعی یا جهانی، توجیه نموده‌اند. در مقاله حاضر، ابتدا تعریف و سیر تحول تاریخی دکترین آثار ارائه شده، سپس ماهیت، جایگاه، مبانی و شرایط اعمال صلاحیت فراسرزمینی به استناد دکترین آثار در حقوق بین‌الملل بررسی گردیده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که اولاً با توجه به تفاوت اساسی دکترین آثار با سایر مبانی صلاحیتی، منطقی آن است که این دکترین با وجود قرابت آن با مبانی صلاحیت سرزمینی عینی و صلاحیت واقعی، به‌عنوان یکی از مبانی جدید و مستقل صلاحیت فراسرزمینی دولت‌ها محسوب شود. دوم اینکه اعمال صلاحیت به استناد این دکترین، به تحقق اثر و احراز شرایط و مبانی خاصی از جمله «اساسی»، «مستقیم»، و «قابل پیش‌بینی بودن» اثر و رعایت معیارهای حقوق بین‌الملل وابسته شده است.

واژگان کلیدی

دکترین آثار، صلاحیت، صلاحیت سرزمینی، صلاحیت فراسرزمینی.

مقدمه

حدود اختیار دولت‌ها در اعمال قدرت حقوقی، وضع و اجرای قانون و در نتیجه اعمال صلاحیت در عرصه بین‌المللی، به اصول و قواعد حقوق بین‌الملل عمومی محدود است. با وجود همه نارسایی‌های موجود در این خصوص، امروزه بسیاری از مبانی و معیارهای اعمال صلاحیت در «حقوق بین‌الملل عرفی»، به رسمیت شناخته شده و رویه عمومی کشورها نیز بر اعتبار این معیارها صحنه گذاشته است.

بر این اساس، دولت‌ها با استناد به اصول و معیارهای سنتی حقوق بین‌الملل، همچون اصل صلاحیت سرزمینی، تابعیتی، حمایتی و جهانی^۱، قدرت حقوقی خود را در عرصه داخلی و بین‌المللی اعمال می‌نمایند. گسترش و پیچیده‌تر شدن ارتباطات بین‌المللی و توسعه عرصه‌های اقتصادی و به‌ویژه شکل‌گیری پدیده‌های نوظهوری مانند جهانی شدن، فضای سایبری و اینترنتی، ضرورت طرح معیارهای جدید صلاحیتی را در عرصه فراسرزمینی تشدید نموده است. گرچه اعمال صلاحیت فراسرزمینی مورد انتقاد بسیاری از کشورها قرار گرفته است، با این‌همه در پاسخ به چنین ضرورتی تئوری‌های جدید صلاحیتی، مانند «دکترین آثار» (Effects Doctrine) و «دکترین اجرا» (Implementation Doctrine) برای توجیه اعمال صلاحیت فراسرزمینی (extraterritoriality jurisdiction) دولت‌ها معرفی شده‌اند.

«دکترین آثار» در سال‌های اخیر بیشترین نقش را در معادلات صلاحیتی دولت‌ها در توجیه اعمال صلاحیت فراسرزمینی از سوی ایالات متحده ایفا نموده است. با این‌همه، این دکترین برای نظام حقوقی ایران و بسیاری دیگر از کشورها ناشناخته است. همین موضوع، ضرورت بررسی ابعاد و زوایای تئوری یادشده را به‌عنوان یکی از مبانی جدید اعمال صلاحیت فراسرزمینی، دوچندان کرده است؛ مخصوصاً که هم ایران و هم کشورهای دیگر در معرض پیامدها و تبعات اعمال صلاحیت فراسرزمینی به‌ویژه از جانب ایالات متحده قرار گرفته یا می‌گیرند.

بخش اول

۱. تعریف دکترین آثار و مفهوم آن

هرچند مفهوم و ابعاد «دکترین آثار» و مبانی و شرایطی که به استناد آن بتوان بر مبنای این دکترین اعمال صلاحیت نمود، هنوز از نظر حقوق بین‌الملل محل بحث بوده، دارای ابعاد متعددی است (Backer, 2008, p.499)، اما در تعریف این دکترین به‌ویژه در حوزه «حقوق

۱. برای آشنایی کامل از تعاریف و مبانی حاکم بر اصول صلاحیتی یادشده، ر.ک. بند ۳ مقاله «ماهیت دکترین آثار».

بین الملل رقابت» اختلاف نظر چندانی مشاهده نمی‌شود. «انستیتو حقوق امریکا»^۱ (The American Law Institute, (ALI)) در تنقیح سوم خود درباره «حقوق روابط خارجی ایالات متحده» ضمن تأکید بر اینکه اصول صلاحیتی متعارف دولت‌ها برای حفظ حقوق و منافع آن‌ها کافی نیست، «دکترین آثار» را به‌عنوان یکی از مبانی جدید اعمال «صلاحیت فراسرزمینی» در مواردی که فعل ارتكابی اشخاص بیگانه در خارج از کشور، پیامد مؤثری بر اقتصاد دولت مدعی صلاحیت داشته باشد، به رسمیت شناخته است. این سند حقوقی در تعریف دکترین آثار می‌گوید: «کشورها می‌توانند بر فعل ارتكابی اشخاص بیگانه در خارج از کشور، که آثاری را در آن کشور ایجاد می‌کند، اعمال صلاحیت نمایند»^۲.

فریدریک مان نیز در تعریف «دکترین آثار» اظهار می‌دارد: «به‌موجب دکترین آثار که برخی آن را اعمال «برون‌مرزی صلاحیت سرزمینی» نیز تعبیر کرده‌اند، کشورها می‌توانند نسبت به رفتار اتباع خارجی که اقدامات آنان در خارج از سرزمین رخ داده، ولی آثار قابل‌توجهی در کشور ایجاد کرده است، اعمال صلاحیت نمایند» (Mann, 1964, p.53). در مجموع، در تعریف دکترین آثار می‌توان گفت: «توانایی و اختیار یک دولت برای اعمال صلاحیت بر رفتار بیگانگان است که در خارج از قلمرو سرزمینی دولت ارتكاب یافته و آثاری را در قلمرو آن دولت ایجاد می‌کند».

۲. پیشینه تاریخی دکترین آثار

از نظر تاریخی، پیدایش دکترین آثار به دلیل برخی ضرورت‌های ناشی از تحولات بین‌المللی و عمدتاً متأثر از رویه قضایی محاکم ایالات متحده آمریکا در موضوعات اقتصادی و ضد ترانزیت مطرح بوده، که در نهایت در قضیه «آلکوا» (Alcoa)^۳ به رسمیت شناخته شده است. لذا سوابق آن را باید در نظام حقوقی آمریکا و عملکرد حقوقی کشورهای اروپایی پیگیری نمود که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۱. انستیتو حقوق امریکا، مؤسسه خصوصی مرکب از قضات، وکلا و استادان حقوق است که به تدوین حقوق ایالات متحده در قالب «تنقیح» یا Restatement می‌پردازد. هرچند این شرح حقوقی، سند الزام‌آوری شمرده نمی‌شود، ولی نزد دادگاه‌های ایالات متحده اعتبار بسیاری دارد و مکرر مورد استناد قرار گرفته است. این سند در فواصل زمانی مختلف، مورد تجدیدنظر قرار گرفته و تاکنون ویرایش اول، دوم و سوم آن نیز منتشر شده است.

۲. در این سند حقوقی، پذیرفته شده است که اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار موجب تعارض و تنش در صلاحیت میان دولت‌ها خواهد شد.

See; Restatement of the Law (Third), the Foreign Relations Law of the United States, (1987), §402(a), and following comment at P.239.

3. Aluminum co. of America

۲.۱. دکترین آثار در قوانین امریکا

بر اساس شواهد موجود، برای اولین بار اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار، در مجموعه تعارض قوانین ایالات متحده، تنقیح (اصلاحیه) اول در سال ۱۹۳۴م مطرح شد. بخش ۶۵ این مجموعه تنقیحی مقرر می‌دارد: «اگر فعلی در یک کشور رخ دهد و آثاری را در کشور دیگری به جای بگذارد، هر کشوری که فعل و یا آثار در آن رخ دهد، می‌تواند اعمال صلاحیت قانون‌گذاری نماید»^۱.

افزون بر سند یادشده، بخش ۱۸ «تنقیح (اصلاحیه) دوم حقوق امریکا»، ضمن پذیرش دو قاعده سنتی «صلاحیت سرزمینی» و «صلاحیت شخصی»، تئوری «دکترین آثار» را نیز به‌عنوان یکی از مبانی صلاحیتی دولت‌ها پذیرفته است. بند «الف» بخش پیش‌گفته (۱۸) مقرر می‌دارد: «دادگاه‌های ایالات متحده می‌توانند بر رفتار اشخاص بیگانه که در خارج از قلمرو امریکا رخ داده اما آثاری را در داخل قلمرو ایالات متحده ایجاد کرده، اعمال صلاحیت نمایند» (Restatement of the Law, 1987, §18(a)). در این سند، برخلاف قانون تعارض قوانین امریکا، استناد به دکترین آثار به شرایط خاصی مشروط شده است. به‌موجب تنقیح دوم حقوق امریکا «رفتار یادشده باید دارای «آثار مستقیم، اساسی و قابل پیش‌بینی» در داخل قلمرو کشور اعمال‌کننده صلاحیت باشد» (Ibid).

افزون بر تنقیح دوم، «تنقیح سوم» تألیف سال ۱۹۸۶م نیز در بخش ۴۰۲ امکان استناد به «دکترین آثار» را به‌عنوان یک مبنای صلاحیتی تأیید کرده است. در این راستا، بند ۲ بخش ۴۱۸ اشعار می‌دارد: «ایالات متحده صلاحیت دارد قوانین خود را نسبت به شرکت‌ها (و یا اشخاص حقوقی مشابه) که به‌موجب قوانین یک کشور خارجی تشکیل شده‌اند، ولی عمدتاً در مالکیت و یا کنترل اتباع ایالات متحده (از جمله شرکت‌های تشکیل‌شده به‌موجب قانون ایالات متحده) می‌باشند، اعمال نماید» (Mann, 1984, p.53). هرچند در اعتبار و مشروعیت چنین ادعایی در حقوق بین‌الملل تردید جدی وجود دارد (Parrish, 2008, p.101)، اما به‌موجب این سند، ایالات متحده می‌تواند نسبت به شرکت‌های خارجی که حتی هیچ پیوند تابعیتی با امریکا ندارند، به این دلیل که رفتار آن‌ها همانند اعمال واقع‌شده در سرزمین ایالات متحده است، اعمال صلاحیت نماید (Mann, 1984, p.55).

بخش ۱۸ از «تنقیح سوم» (اصلاحیه سوم) با اصلاح برخی از شرایط مقرر در تنقیح دوم، امکان اعمال صلاحیت به استناد «دکترین آثار» را تسهیل نموده و قلمرو استناد به این دکترین را توسعه داده است. عمده این تغییرات، شامل الف) شرط «قابل پیش‌بینی بودن اثر» مقرر در

1. "The Restatement of Conflicts (First), 1934, Section 65".

تنقیح دوم حذف شد و به جای آن «قصد ایجاد اثر» حتی بدون نیاز به تحقق عملی یا واقعی اثر، اضافه گردید. ب) «تحقق اثر» اگرچه بدون احراز هرگونه قصد، برای اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار مجاز اعلام گردید، در نتیجه شبه جرم به عنوان مبنای صلاحیت فراسرزمینی پذیرفته شد. ج) شرط «جرم بودن عمل» که پیش تر لازمه اعمال دکترین آثار به شمار می رفت نیز حذف گردید (Parrish, 2008, p.101). در مجموع، تغییرات یادشده امکان استناد بیشتر به «دکترین آثار» را برای اعمال صلاحیت فراسرزمینی از سوی محاکم قضایی امریکا فراهم نمود.

۲.۲. دکترین آثار در رویه قضایی امریکا

اعمال صلاحیت بر مبنای «دکترین آثار» در رویه قضایی ایالات متحده دارای پیشینه‌ای نسبتاً طولانی است. بسیاری از حقوق دانان مانند فریدریک مان و سدریک رینگارت این سابقه را به قضایای پیش از قضیه «آلکوا»، یعنی به قضیه «امریکن بنانا» (American Banana) در سال ۱۹۰۹ م و همچنین قضیه «امریکن توباکو» (American Tobacco) در سال ۱۹۱۱ م و قضیه «سیسال» (Sisal Sales) در سال ۱۹۲۷ م نسبت داده‌اند (Ryngaert, 2008, p.192)؛ لذا اشاره‌ای هرچند مختصر به قضایای یادشده ضروری است.

الف) از قضیه امریکن بنانا تا آلکوا

در اوایل قرن بیستم، محاکم قضایی ایالات متحده، تمایلی به توسعه صلاحیت تقنینی و قضایی خود به خارج از مرزها نداشتند و دادگاه‌ها تفسیر مضیقی از اعمال فراسرزمینی قوانین و صلاحیت خود ارائه می کردند. اولین تلاش برای اعمال فراسرزمینی قوانین ملی، در قضیه «امریکن بنانا» صورت گرفت.^۱ در این قضیه حدود واقعی صلاحیت امریکا بر فعالیت شرکت‌های خارجی در خارج از آن کشور بررسی شد و صلاحیت ایالات متحده بر این شرکت‌ها به طور کلی رد شد (Bagheri & Ghanbari Jahrom, 2016, p.407). این رویکرد مضیق نسبت به صلاحیت سرزمینی، در سال ۱۹۰۹ م به «دکترین موز امریکایی» شهرت یافت و رویه قضایی امریکا پس از این قضیه، مبتنی بر این نظریه بود که «قوانین امریکا بر اقدامات خارج از امریکا، حتی اگر بر تجارت آن کشور نیز تأثیرگذار باشد، قابل اعمال نیست» (ضیایی، ۱۳۹۲، ص ۷۷). با توجه به گسترش روابط اقتصادی امریکا پس از جنگ اول و دوم جهانی، رویکرد

۱. در این قضیه، شصت و پنج شرکت امریکایی و دو شرکت انگلیسی اقدام به تشکیل کارتلی در زمینه تولید تنباکو کرده بودند. دیوان عالی ایالات متحده، شرکت‌های امریکایی را به همراه دو شرکت انگلیسی مشمول قوانین شرم (قانون ضد بازارشکنی و یا به عبارت دیگر قانون ضد انحصارگرایی در بازار) دانست.
See: United States v. American Tobacco C. 221 U.S. 106 (1911), at 145-146

دادگاه‌های این کشور نیز تغییر کرد، به نحوی که قاضی هلمز که صلاحیت فراسرزمینی را در قضیه «امریکن بنانا» نپذیرفته بود، در قضیه «استراس هایم علیه دیلی» ضمن تأیید صلاحیت فراسرزمینی، چنین رأی داد: «اقداماتی که در خارج از حوزه صلاحیت کشور، برای ایجاد آثار در کشور دیگری طراحی و رخ دهد و عملاً آثار زیان‌باری را هم در کشور ایجاد نماید، چنان است که گویا مرتکب در کشور محل آثار حضور یافته است. لذا در صورت دستگیری مرتکب، دولت زیان‌دیده مجاز به اعمال صلاحیت و مجازات مسبب ضرر خواهد بود» (Born, 1992, p.22).

موضوع ضد تراست بین‌المللی دیگری که پس از رأی امریکن بنانا در دیوان عالی ایالات متحده در سال ۱۹۱۱ مطرح شد، قضیه «امریکن توباکو» است. در این قضیه پنج شرکت امریکایی و دو شرکت انگلیسی اقدام به تشکیل کارتلی در زمینه تولید تنباکو کرده بودند. (Ryngaert, 2008, p.192). دیوان ایالات متحده، موضوع را مشمول قانون شرمن (Sherman Act) دانست و بر اساس «دکترین مشارکت»، صلاحیت خود را علاوه بر شرکت‌های امریکایی، بر شرکت‌های خارجی نیز که با شرکت‌های ایالات متحده در تبنانی توافق کرده بودند، اعمال نمود (Ryngaert, 2008, p.194). با صدور این رأی، تئوری جدیدی با عنوان «دکترین تنباکوی امریکایی» مطرح شد که بر اساس آن، صلاحیت ایالات متحده در صورتی بر اشخاص خارجی قابل اعمال است که آن‌ها با تبنانی‌کنندگان اصلی که تابعیت امریکا را دارند و تابع صلاحیت سرزمینی آن کشور هستند، در تبنانی علیه امریکا مشارکت داشته باشند. در چنین وضعیتی، فرض بر این است که تبنانی و توطئه در ایالات متحده صورت گرفته است.^۱

موضوع بعدی، قضیه «شرکت سیسال» (Sisal Sales Corporation) است که با ایجاد کارتلی موفق شد حق انحصاری^۲ کامل امور تجاری الیاف، در حوزه‌های داخلی و خارجی و همچنین واردات این محصول به کشور ایالات متحده را نیز در انحصار خود قرار دهد و با افزایش قیمت، منافع قابل توجهی کسب نماید.^۳ دولت ایالات متحده در محاکم قضایی آن کشور، انحلال این کارتل را خواستار شد. دادگاه بدوی با این استدلال که رویه حاصل از رأی امریکن بنانا بر این قضیه نیز حاکم است، دعوی را نپذیرفت (Hartley, 2014, p.814).

اما قاضی دیوان عالی، مک ری‌نولدز (Justice McReynolds)، در مرحله تجدیدنظر خواهی از این قضیه، با این استدلال که اوضاع و احوال این اختلاف، اساساً با وضعیت موجود در قضیه

1. Restatement of the Law (Third); the Foreign Relations Law of the United States, (1987), § 415 & § 403 (2) (b).”

۲. در این قضیه سه بانک امریکایی به اتفاق دو شرکت امریکایی که در کار الیاف فعالیت می‌کردند با یک شرکت مکزیکی یک کارتل تشکیل دادند (Hartley, 2014, p.815).

3. United States v. Sisal Sales Corporation, US Supreme Court, 274 US 268; 47 S Ct 592; 71 L Ed 1042 (1927).

«امریکا بنانا» متفاوت است، اعلام کرد که در این قضیه با یک قرارداد تباری مواجه هستیم که از سوی طرفها در ایالات متحده منعقد شده و نتایج ممنوعه و متخلفانه‌ای را در داخل امریکا در پی داشته است و با همین استدلال حکم دادگاه بدوی را نقض کرد (Ibid, p.816). در این قضیه، دیوان بر اساس «دکترین مشارکت»، صلاحیت قانونی و قضایی امریکا را علاوه بر اتباع خود، بر اشخاص خارجی (مکزیک) مشارکت کننده در تباری علیه امریکا نیز اعمال نمود (Ryngaert, 2008, p.195).

ب) قضیه آلکوا و ظهور دکترین آثار

به نظر بسیاری از صاحب نظران، «دکترین آثار» برای نخستین بار در سال ۱۹۴۵م، با اعمال «قانون ضد تراست شرمین»^۱ و در قضیه «آلکوا» پایه گذاری شده است (Henkin et al, 1993, p.426-429). این قضیه نقطه عطفی در تاریخ ضد تراست امریکا محسوب می شود. بر اساس سوابق موجود، در سال ۱۹۳۱م کارتلی با ادغام شش شرکت، شامل یک شرکت فرانسوی، دو شرکت آلمانی، یک شرکت سوئیسی، یک شرکت انگلیسی و یک شرکت کانادایی در سوئیس تشکیل گردید. این توافق عملاً، علاوه بر کاهش واردات آلومینیوم به ایالات متحده، بر قیمت آلومینیومی که از سوی «شرکت آلومینیوم امریکا» وارد این کشور می شد، آثار توری ایجاد نمود. به همین دلیل، دولت امریکا به موجب قانون شرمین علیه شرکت آلومینیوم امریکا (آلکوا) و شرکت آلومینیوم لمیتد (Aluminum Limited)، طرح دعوا نمود (Hartley, 2014, p.816).

دادگاه در این قضیه بر دو عنصر، «ایجاد اثر» و «قصد برای ایجاد اثر»، تأکید و استدلال کرد که «اگر اطراف توافق، قصد تأثیرگذاری بر بازار ایالات متحده را داشته باشند و عملاً نیز بازار را متأثر سازند، اقدام آنها مشمول قانون ضد تراست شرمین خواهد بود. از آنجا که در این قضیه هر دو عنصر احراز شده^۲، لذا این توافق (کارتل) با اینکه در خارج از ایالات متحده منعقد

۱. بخش یکم قانون «ضد انحصار شرمین» مقرر می دارد «هر قرارداد ائتلافی که به شکل تراست یا شکل دیگر منعقد شود و یا دارای ماهیت تباری برای محدود کردن تجارت و بازرگانی میان ایالتها و یا با ملل خارجی باشد، غیرقانونی است». بخش دوم این قانون نیز اشعار می دارد: «هر شخصی که بخشی از فعالیت های تجاری و بازرگانی میان چند ایالت و یا با کشورهای خارجی را در انحصار خود قرار دهد و یا در این راستا تلاش کند و یا ائتلاف و تباری با شخص و اشخاص دیگر مبادرت به ایجاد انحصار در بازار نماید، مجرم شناخته خواهد شد». ۲. در قضیه آلکوا، تأکید اصلی بر «قصد» تأثیرگذاری است. از نظر دادگاه، چنانچه قصد تأثیرگذاری احراز شود، تحقق اثر نیز مفروض است؛ مگر اینکه خواننده خلاف آن را ثابت نماید. «چنانچه احراز شود که سهام داران قصد محدود ساختن واردات به امریکا را داشته اند، فرض بر این است که در عمل نیز این توافق، واردات این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. لذا در این فرض، خواننده دعوی مسئول است؛ مگر اینکه ثابت کند که چنین اثری محقق نشده است» (Hartley, 2014, p.818).

شده، غیرقانونی است» (Parrish, 2009, p.1455). دادگاه صرفاً به استناد اینکه قرارداد تشکیل کارتل عمدی و هدفمند بوده و واردات امریکا را نیز تحت تأثیر قرار داده است، صلاحیت قانونی امریکا را در این قضیه به صورت فراسرزمینی احراز و اعمال نمود. در توجیه این رأی، دادگاه می‌گوید: «این یک قاعده مسلم حقوقی و پذیرفته شده است که هر کشوری می‌تواند بر رفتاری که در خارج از مرزهایش رخ داده و آثاری زیان‌باری را در داخل قلمرو آن کشور ایجاد نماید، مسئولیت‌هایی را حتی بر اشخاص بیگانه‌ای که داخل قلمرو آن دولت نیستند، منتسب کرده، اعمال صلاحیت نماید و سایر دولت‌ها نیز طبیعتاً این مسئولیت و اعمال صلاحیت را به رسمیت خواهند شناخت» (Parrish, 2009, p.1455). پس از رأی قضیه «آلکوا» به تدریج آرای دیگری در امریکا بر مبنای دکترین آثار صادر شده است.^۱

۳.۲. رویه اتحادیه اروپا درباره دکترین آثار

ظاهراً اتحادیه اروپا پس از امریکا، برای اعمال صلاحیت فراسرزمینی قوانین رقابتی خود در اندیشه پذیرش فرضیه‌ای است که به «دکترین آثار» به‌عنوان مبنای اعمال صلاحیت فراسرزمینی نزدیک است (Whattein, 1979, p.647). اتحادیه اروپا و دولت‌های اروپایی در آغاز کار، «دکترین آثار» از سوی ایالات متحده را نقض اصول حقوق بین‌الملل و نقض اصل صلاحیت سرزمینی خود می‌دانستند.^۲

با این حال، پس از استناد رسمی دیوان عالی امریکا به «دکترین آثار» از اواخر سال ۱۹۶۰م، کشورهای اروپایی به تدریج مسیر امریکا را درپیش گرفتند (Messen, 1984, p.791). در دهه‌های اخیر، اتحادیه اروپا تصمیم به اعمال قواعد حقوق عمومی خود بر اساس تئوری آثار به خارج از قلمرو اتحادیه گرفته و با تغییراتی این دکترین را پذیرفته است (Cordero Moss, 2007, p.6). در این راستا، «ماده ۸۱ عهدنامه رم (۱۹۵۷م) مؤسس جامعه اقتصادی» مقرر می‌دارد: «اقدامات مغایر با بازار مشترک و تمام موافقت‌نامه‌ها و اقدامات مشترک میان متعاهدین که ممکن است بر تجارت میان دولت‌های عضو تأثیرگذار باشد و همچنین اقداماتی

1. Industrial Inv. Development Corp. v. Mitsui & Co., Ltd., 671 F.2d 876, n. 7 (5th Cir. 1982), at 884; Slaughter, A. M.; "Liberal International Relations Theory and International Economic Law", 10 American University Journal of International Law and Policy, 717, (1995), P.732.

۲. برای مثال در قضیه اورانیوم (rem Uranium) دولت‌های هدف شدیداً در برابر اعمال صلاحیت فراسرزمینی ایالات متحده مقاومت کردند. در این قضیه، دولت امریکا بازار آن کشور را به روی تولیدکنندگان خارجی اورانیوم بست. دولت‌های خارجی به بسته شدن تقریباً ۷۰ درصد بازار جهانی بر روی تولیدکنندگان غیرامریکایی واکنش نشان دادند.

See: Laker Airways Co. v. Sabena, Belgian World Airlines, 731 F 2d 909 (DC Cir.1984).

که هدف یا اثر آن جلوگیری، محدودیت یا تخریب رقابت در بازار مشترک باشد، ممنوع است.^۱ نگرش «دیوان دادگستری اروپایی» نسبت به دکترین آثار، اولین بار در قضیه «شرکت واردات بلژیک» در سال ۱۹۶۴م آشکار شد. در این قضیه که دو شرکت ژاپنی و فرانسوی در خارج از جامعه اروپا، اقدام به نقض حقوق رقابت جامعه کرده بودند، «کمیسیون اروپایی» بر این عقیده بود که قلمرو سرزمینی حقوق رقابت صرفاً به «محل اقامت شرکت» و یا «محل انعقاد موافقت‌نامه» محدود نمی‌شود و رسیدگی به اقدامات بازارشکنی شرکت‌های تحت صلاحیت اتحادیه اروپا در خارج از اتحادیه نیز در صلاحیت آن اتحادیه است.^۲ در این خصوص، ممکن است استدلال شود که صلاحیت دیوان در «قضیه بلژیک» را می‌توان در پرتو اصل «صلاحیت شخصی فعال» (Active personality jurisdiction) توجیه نمود، اما چون استناد به اصل صلاحیت شخصی فعال در حقوق بین‌الملل، عموماً ناظر بر اشخاص حقیقی است و در مورد اشخاص حقوقی امری غیرمعارف تلقی می‌شود، لذا باید گفت که دیوان دادگستری اروپایی در این قضیه، عملاً دکترین آثار را پذیرفته و اعمال نموده است (ضیایی، ۱۳۹۳، ص ۱۸۲).

کمیسیون اروپایی همچنین در دو قضیه «دای استاف» (Dye stuffs) (مواد رنگرزی) و «خمیر چوب» (wood pulp) نیز به‌صراحت به دکترین آثار برای اعمال صلاحیت فراسرزمینی استناد کرد. در قضیه «دای استاف» تمام شرکت‌های طرف اختلاف خارجی بودند و شرکت‌های اصلی از طریق شرکت فرعی آن‌ها که در اتحادیه اروپا حضور داشتند، قیمت محصولات خود را تثبیت کرده بودند. بر این اساس، مدعی‌العموم با استناد به آزادی اعمال صلاحیت در قضیه «لوتوس» (Lotus) و رویه امریکا در اصلاحیه حقوق روابط خارجی، تأکید داشت که دیوان دادگستری اروپایی در این قضیه باید برای خنثی و محکوم کردن اقدامات ضد رقابتی خارجی که آثاری را در اتحادیه اروپا به همراه دارد، به دکترین آثار متوسل شود.^۳

موضوع دیگری که در آن صلاحیت فراسرزمینی به استناد «دکترین آثار» اعمال شده، قضیه معروف به «خمیر چوب» است که در سال ۱۹۸۸م مطرح شد. این قضیه مهم‌ترین تصمیم مربوط به گستره قانون رقابتی جامعه اقتصادی اروپا شمرده شده است (Alford, 2008, p.31). وضعیت قضیه «خمیر چوب» نیز با قضایای «دای استاف و بلژیک» متفاوت بود؛ چراکه در این قضیه، موضوع و اشخاص مورد رسیدگی نه تنها هیچ ارتباطی با شرکت‌های تحت

1. Treaty of Rome (1957), European Economic Community, article 81.
2. ECJ Rep., Beguelin Import Co. v. GL Import Export, E.C.R. 1971, C.M.L.R. 1972, p.81.
3. انگلستان در آن زمان عضو جامعه اروپا نبود و به‌عنوان دولت متبوع یکی از شرکت‌های متهم، استناد به دکترین آثار را فاقد مشروعیت بین‌المللی می‌دانست (ضیایی، ۱۳۹۳، ص ۹۲).
4. Ahlström v. Commission, Court of Justice of the European Communities, Joined Cases 89, 104, 114, 116, 117 and 125 to 129/85, [1988] ECR 5193.

صلاحیت اتحادیه اروپا نداشتند، بلکه خارجی محسوب می‌شدند و شعبه فرعی نیز در جامعه نداشتند (ضیایی، ۱۳۹۳، ص ۱۸۲). کمیسیون با علم به موضوعات یادشده و صرفاً با این استدلال که قرارداد کارتل، آثار مستقیم، اساسی و قابلیت پیش‌بینی معقول *direct, substantial* (and reasonably foreseeable effects) بر فروش در بازار اتحادیه اروپا داشته و در نتیجه، دو سوم واردات و ۶۰ درصد مصرف خمیر چوب در اتحادیه اروپا را تحت تأثیر قرار داده است، صلاحیت خود را بر مبنای «دکترین آثار» نسبت به این شرکت‌ها اعمال نمود^۱ (Breitbart, 1989, p.165).

همچنان که ملاحظه می‌شود، تاکنون دکترین آثار به‌عنوان یک مبانی صلاحیتی در قضایای مختلفی مورد استناد قرار گرفته است. در این راستا، کانون وکلای بین‌المللی در گزارش ویژه خود تأکید می‌نماید: «امروزه، توافق جمعی در خصوص اعمال صلاحیت مبتنی بر دکترین آثار برای اعمال صلاحیت فراسرزمینی در حقوق رقابت حاصل شده است»^۲؛ باین‌حال، هنوز هم در جزئیات، به دلیل برداشتها و تفاسیر متفاوت، حرف و حدیث بسیاری باقی مانده است. افزون بر ایالات متحده و اتحادیه اروپا، دولت آلمان دکترین آثار را وارد نظام حقوقی خود نموده، اعمال قوانین خود علیه موانع رقابت را نسبت به هر فعل خارجی که دارای آثار زیان‌باری در آلمان باشد، الزامی کرده است^۳ (Schachter, 1981, p.262-264).

۱. دیوان اروپایی بر مبنای تئوری جدیدی با عنوان «دکترین اجرا» صلاحیت خود را بر این قضیه توجیه نمود. دیوان در این قضیه «دکترین اجرای سرزمینی» را جایگزین «دکترین آثار سرزمینی» نمود و در واقع مبنای اعمال صلاحیت خود را به صلاحیت سرزمینی نزدیک‌تر ساخته است (Breitbart, 1989, p.165-168).

۲. "International Bar Association Report of the Task Force on Extraterritorial Jurisdiction", 2008, p.48. Available at www.ibanet.org.

۳. لازم است که در خصوص دکترین آثار در نظام حقوقی ایران نیز یادآوری شود که اساساً نظام حقوقی ایران با مفهوم دکترین آثار به‌عنوان یک معیار صلاحیت فراسرزمینی بیگانه است و به همین دلیل نیز این مبانی صلاحیتی، جایگاهی در حقوق موضوعه ایران ندارد و مقررۀ خاصی هم برای آن پیش‌بینی نشده است. در حوزه حقوق رقابت، قانون مستقلی در ایران وجود ندارد و قانون رقابت بخشی از «قانون اصلاح موادی از قانون برنامه چهارم توسعه و اجرای سیاست‌های کلی اصل چهارم و چهارم قانون اساسی» است. این قانون که منحصر به قواعد رقابت به مفهوم خاص نیست از فعالیت اقتصادی دولت و حدود آن، قلمرو فعالیت بخش‌های تعاونی، عمومی غیردولتی و خصوصی، نحوه واگذاری بخش دولتی سخن گفته است و فقط فصل ۹ این قانون به موضوعات رقابت با عنوان «تسهیل رقابت و منع انحصار» پرداخته است که این قانون نیز هیچ اشاره به دکترین آثار ندارد.

باین‌همه، نزدیک‌ترین مفهوم به این دکترین را در ماده ۴ ق.م.ا. سال ۱۳۹۲ ش می‌توان مشاهده کرد. این ماده ضمن گسترش مفهوم صلاحیت سرزمینی و به رسمیت شناختن اصل صلاحیت سرزمینی نسبی و عینی،

۳. ماهیت دکترین آثار

یکی از شیوه‌های شناخت ماهیت دکترین آثار، بررسی مبانی حاکم بر این دکترین است. لذا در این مبحث این پرسش مطرح است که آیا «دکترین آثار» معیار جدیدی برای اعمال صلاحیت دولت‌ها تلقی می‌شود یا آنکه در قالب سایر مبانی سنتی صلاحیت قابل توجیه است؟

۳.۱. دکترین آثار و اصل صلاحیت سرزمینی

توجیه «دکترین آثار» در قالب صلاحیت سرزمینی عینی، ریشه در تعمیم دکترین آثار از امور کیفری به امور غیرکیفری و تسری آن به حوزه حقوق اقتصادی و «ضد تراست» دارد. این نظریه هرچند ظاهراً در قالب مبانی حقوقی قابل توجیه است و از سوی برخی حقوق‌دانان حمایت می‌شود^۱، اما در عین حال، انتقادات بسیار جدی و منطقی بر آن وارد است. نخست اینکه وضعیت و ماهیت این آثار در حقوق کیفری با شرایط و ماهیت آثار مورد استناد «دکترین آثار» بسیار متفاوت است، زیرا «آثار» مورد نظر در حقوق کیفری اغلب به‌طور مستقیم و به صورت عینی قابل مشاهده و اثبات است و بخشی از عنصر سازنده و جزء جدایی‌ناپذیر رفتار مجرمانه محسوب می‌شود؛ مانند شلیک به شخصی در فراسوی مرز که نتیجه آن ایجاد آثار فیزیکی و ملموس در قلمرو کشور دیگری است. اما برخلاف آن، آثار ناشی از یک اقدام ضد رقابتی به راحتی قابل مشاهده و اثبات نبوده و دارای ماهیت تحلیلی و استنباطی است.

دوم اینکه استناد به اصل «صلاحیت سرزمینی عینی» مستلزم تحقق عنصر سازنده جرم (اعم از رکن مادی یا معنوی) است که عموماً به صورت مستقیم و عینی در دولت اعمال‌کننده

می‌گوید: «هرگاه قسمتی از جرم یا نتیجه آن در قلمرو حاکمیت ایران واقع شود، در حکم جرم واقع شده در جمهوری اسلامی ایران است». به استناد این ماده هرگاه قسمتی از جرم در ایران واقع شده، نتیجه آن در خارج از قلمرو حاکمیت ایران حاصل شود و یا قسمتی از جرم در ایران و یا در خارج واقع، و نتیجه آن در ایران حاصل شود، جرم ذی‌ربط در حکم جرم واقع شده در ایران است و مراجع قضایی ایران برای رسیدگی به آن صلاحیت دارند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این ماده صرفاً ناظر بر ارکان مادی عمل متخلفانه است و نه تنها تناسبی به «آثار» مورد نظر در دکترین آثار ندارد، بلکه اساساً هیچ ارتباط منطقی و مفهومی نیز با دکترین آثار ندارد.

۱. یکی از موافقان جدی تعمیم تئوری آثار از امور کیفری به امور اقتصادی، سدریک رینگارت است. وی با اشاره تلویحی به رأی دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه «لوتوس» (Lotus) مبنی بر اینکه هر امری که به صراحت از سوی حقوق بین‌الملل منع نشده باشد، مجاز است، معتقد است می‌توان مفاد و فحوا قضیه «لوتوس» را بر حقوق رقابت و ضد تراست اعمال نموده، تئوری آثار را از امور کیفری به امور غیرکیفری تعمیم داد (Ryngaret, 2015, p.195; Bowett, 1983, p.6; Acevedo, 1973, p.317-319).

صلاحیت قابل اثبات و درک است. اما در «دکترین آثار» عموماً دو شرط «عنصر جرم» و «اثر جرم» به صورت عینی محقق نمی‌شوند، زیرا هم رفتار مورد نظر در قلمرو کشور دیگری محقق شده و هم آثار مورد ادعا عموماً آثاری غیرمستقیم و ناملموس است.^۱

سوم اینکه برخلاف حقوق کیفری که ابعاد و تعریف جرم در آن از مشابهت نسبی جهانی برخوردار است، در موضوعات اقتصادی، ابعاد و تعریف جرم از دولتی به دولت دیگر متفاوت است؛ از این رو، امکان جرم‌انگاری واحد از تخلفات اقتصادی و تجاری در سطح جهانی وجود ندارد.

بنابراین، توجیه «دکترین آثار» بر اساس «صلاحیت سرزمینی عینی» دامنه این اصل را به صورت بی‌قید و شرط توسعه خواهد داد و موجب بی‌ثباتی در مبانی و شرایط حاکم بر یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل صلاحیت، یعنی صلاحیت سرزمینی، خواهد شد. مسلماً این امر به هیچ‌وجه به مصلحت حقوق بین‌الملل نخواهد بود، لذا منطقی است که «دکترین آثار» به‌عنوان یک مبنای جدید و مستقل و با لحاظ مبانی و شرایط خاص خود، در اعمال صلاحیت فراسرزمینی دولت‌ها مورد تأکید واقع شود.

۲.۳. دکترین آثار و اصل صلاحیت حمایتی یا واقعی

برخی از صاحب‌نظران مبنای حقوقی «دکترین آثار» را بر پایه «اصل صلاحیت واقعی یا حمایتی» (Protective jurisdiction) توجیه کرده‌اند. به‌موجب این تلقی، دولت‌ها می‌توانند بر رفتاری که در خارج از قلمرو آن‌ها صورت گرفته و «منافع حیاتی و امنیتی» آن‌ها را تهدید نموده و یا موجب «صدمه به حیثیت ملی و منافع اساسی» آنان شده است، اعمال صلاحیت کنند (Cordero Moss, 2007, p.8).

۱. در این راستا، فریدریک مان در تحلیل حقوقی رأی آکوآ بیان می‌دارد: «از دیدگاه حقوق بین‌الملل، رأی آکوآ را نمی‌توان توجیه نمود، چراکه نوع اثری که رأی آکوآ در نظر داشته است، هیچ وجه مشترکی با آثار مورد نظر اصول مسلم حقوقی ندارد» (Mann, 1964, p.103). آکهرست نیز در این خصوص معتقد است «اگر نگرش عنصر سازنده جرم در خصوص دکترین آثار لحاظ نشود، با مسیر لغزنده‌ای مواجه می‌شویم که ما را از صلاحیت سرزمینی دور و به صلاحیت جهانی نزدیک می‌کند» (Akehurst, 1974, p.154). این مطلب به شکل دیگری از سوی روبرت جنینگز (Roobert Jennings) نیز بیان شده است. وی با تفکیک آثار فیزیکی مستقیم از آثار غیرفیزیکی، اظهار می‌دارد: «حق اعمال صلاحیت بر اساس دکترین آثار، در موارد آسیب فیزیکی مستقیم، نظیر قتل، بدیهی است، زیرا در چنین حالتی اثر مورد نظر یکی از عناصر اصلی جرم به‌شمار می‌آید. اما به محض اینکه از قلمرو آثار فیزیکی و مستقیم دور می‌شویم، به‌کار بستن این فرمول به‌منزله ورود به یک سرایشی لغزنده است. اگر دولتی مجاز باشد صلاحیت خود را بر اساس آثار کم و بیش دور یک رفتار که تماماً در کشور دیگری ارتکاب یافته است، بنا نماید، درواقع هیچ محدودیتی برای اعمال صلاحیت سرزمینی دولت‌ها وجود نخواهد داشت» (Jennings, 1957, p.86-87).

طرفداران این نگرش معتقدند، همان گونه که دولت‌ها به موجب حقوق بین الملل می‌توانند به استناد اصل صلاحیت حمایتی، صلاحیت خود را بر رفتار اشخاص غیر تبعه که در خارج از سرزمین آن‌ها رفتار مخاطره‌آمیزی مانند جاسوسی و... داشته، امنیت و منافع حیاتی آن‌ها را تهدید می‌کند، اعمال نمایند، به استناد «دکترین آثار» نیز می‌توانند بر رفتار اشخاص غیر تبعه‌ای که در خارج از سرزمین آن‌ها رخ داده، اما آثار زیان‌باری را بر اقتصاد آن‌ها وارد می‌کند، اعمال صلاحیت نمایند (Akehurst, 1988, p.10). بر این نگرش نیز ایراداتی اساسی وارد است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

اول اینکه اصل «صلاحیت حمایتی» مرتبط با رفتاری است که منافع حیاتی، امنیت ملی و استقلال سیاسی کشورها را به مخاطره می‌اندازد؛ در حالی که عموماً چنین تفسیری را در مورد آثار ناشی از تراست و بازارشکنی که به تهدید امنیت ملی و منافع حیاتی یک کشور منجر می‌شود، به‌سختی می‌توان پذیرفت. به‌طور خلاصه، آثار مورد استناد در فعالیت‌های اقتصادی معمولاً با شرایط پیش‌بینی‌شده برای «آثار» مورد نظر در اصل «صلاحیت حمایتی» سنخیت منطقی ندارند (Ryngaret, 2008, p.198).

دوم اینکه اصل «صلاحیت واقعی» اصولاً ناظر به رفتارهایی است که به لحاظ اهمیت آن‌ها عموماً در سطح جهانی جرم‌انگاری شده است؛ در حالی که در موضوعات مربوط به امور تجاری و اقتصادی چنین رویه‌ای وجود ندارد و اساساً جرم‌انگاری تخلفات حوزه اقتصادی و رقابت به‌راحتی ممکن نیست و در صورت امکان نیز رسیدن به یک تعریف واحد یا حتی مشابه برای تمامی کشورها به‌سختی ممکن خواهد بود.

بر این اساس، تعمیم اصل «صلاحیت حمایتی» به امور اقتصادی، فاقد مبانی حقوقی و منطقی بوده، آثار تجاری که در نتیجه رفتار بیگانگان در خارج از قلمرو یک کشور به استناد دکترین آثار رخ می‌دهد، هیچ پیوند واقعی با دولت قانون‌گذار ندارد. لذا این انتظار که طرف‌های خارجی رفتار خود را با منافع اقتصادی دولتی که با آن‌ها هیچ پیوند حقوقی ندارد، هماهنگ نمایند، اساساً انتظاری غیرمتعارف و غیرمنطقی است.^۱

۳.۳. دکترین آثار و اصل صلاحیت جهانی

برخی صاحب‌نظران با این استدلال که فعالیت شرکت‌های فراملی عموماً منافع دولت‌های بسیاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تلاش کرده‌اند که این دکترین را بر اساس اصل «صلاحیت

۱. به همین دلیل فریدریک مان استدلال می‌کند که «اعمال صلاحیت ایالات متحده بر رفتار خارجی غیرکیفری اشخاص بیگانه، به دلیل متضرر شدن شهروندان ایالات متحده، حتی اگر در کشور خارجی نیز ترغیب و تشویق شده باشد، بحث‌برانگیز و مورد اختلاف است» (Mann, 1984, p.9).

جهانی» توجیه نمایند (Akehurst, 1988, p.196). اما این دکترین دارای سه تفاوت مبنایی با صلاحیت جهانی است که همین تفاوت‌ها توجیه دکترین آثار در قالب صلاحیت جهانی را غیرممکن می‌سازد.

نخست اینکه صلاحیت جهانی ناظر بر جرایم فجیع بین‌المللی است، در صورتی که موضوعات مربوط به رویه‌های محدودکننده اقتصادی، فاقد چنین ماهیتی است. دوم اینکه صلاحیت جهانی از سوی دولتی اعمال می‌شود که لزوماً تحت تأثیر رفتار مجرمانه و آثار آن قرار نگرفته باشد، بلکه صرفاً به نیابت از جامعه جهانی بر جرایم فجیع بین‌المللی اعمال صلاحیت نماید.

سوم، در صلاحیت جهانی، صلاحیت از سوی دولتی اعمال می‌شود که خود هیچ منفعت حقوقی و غیرحقوقی ندارد (Kontorovich, 2004, p.47)، اما اعمال صلاحیت فراسرزمینی بر اساس دکترین آثار عموماً از طرف کشوری که خود در آن قضیه دارای منافع حقوقی و غیرحقوقی است، صورت می‌گیرد.^۱

بخش دوم

۴. مبانی و شرایط اعمال صلاحیت فراسرزمینی به استناد دکترین آثار

اصولاً دلیل اصلی اعتراض دولت‌ها به صلاحیت فراسرزمینی بر اساس دکترین آثار، به چگونگی و قلمرو اعمال آن مربوط می‌شود. از این رو، تعیین شرایط و مبانی اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار، یکی از مباحث اساسی آن به‌شمار می‌رود. ساباتر در خصوص اهمیت این موضوع اظهار می‌دارد: «استناد به این دکترین تنها زمانی می‌تواند قابل پذیرش باشد که ماهیت و شرایط تحقق اثر دقیقاً تبیین شده باشد. در غیر این صورت، استناد به دکترین آثار موجب بروز مشکلات بیشتری در روابط تجاری جهانی و اختلال در سرمایه‌گذاری بین‌المللی می‌شود، زیرا در چنین وضعیتی سایه تهدید مجازات‌های بی‌ضابطه همچون تحریم‌ها، بر فضای تجارت بین‌الملل حاکم خواهد شد» (Sabater, 2004, p.2).

زمانی که در خارج از مرزهای یک کشور فعلی از سوی اشخاص بیگانه ارتکاب می‌یابد، اولین پرسش این است که آیا برای اعمال صلاحیت بر اساس دکترین آثار، صرفاً ادعای وجود

۱. اتحادیه اروپا و به‌خصوص دیوان دادگستری اروپایی برای اعمال قواعد عمومی خود در عرصه اقتصادی و رقابت به «دکترین اجرا» به‌جای «دکترین آثار» متوسل شده است که به‌منظر می‌رسد مقایسه آن با دکترین اجرا خالی از فایده نباشد. اما از آنجا که به‌زودی مقاله‌ای در این خصوص ارائه خواهد شد، لذا در این مقاله از بیان و مقایسه آن با دکترین آثار خودداری می‌شود.

اثر کافی است، یا اینکه شرایطی از جمله مستقیم و ماهوی بودن اثر، بالفعل و یا بالقوه بودن اثر و... برای آثار ادعایی نیز لازم و ضروری می‌باشد؟ (Fugate, 1976, p.896, Davidow, 1976, p.896). بنابراین، موضوع اصلی این است که چه آثاری و با چه ویژگی‌هایی می‌تواند مبنای اعمال صلاحیت بر اساس این دکترین قرار گیرد؟ لازم به تأکید است که تاکنون در عمل حتی در آمریکا و اتحادیه اروپا برای تعیین این شروط رویه یکسانی وجود ندارد. لذا در این بخش تلاش می‌شود که با اتکا به اسناد حقوقی، رویه قضایی داخلی و بین‌المللی و نیز عملکرد جامعه بین‌المللی و دکترین حقوق بین‌الملل، شرایط و مبانی اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار برشمرده شود.

۴.۱. اساسی بودن اثر

یکی از شرایط و معیارهای مهم و مؤثر در اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار، شرط «اساسی بودن اثر» (substantiality) است (Hartley, 2015, p.824). شاید بتوان گفت که «اساسی بودن اثر»، اولین و مهم‌ترین شرطی است که برای اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار باید مورد توجه قرار گیرد. «تنقیح حقوق روابط خارجی آمریکا» در سال ۱۹۶۵م ضمن پذیرش دکترین آثار، شرایطی از جمله «ارتباط موضوع با سرزمین آن کشور» و شرط وجود آثار «اساسی»، «مستقیم» و «قابل پیش‌بینی» را برای اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار مقرر کرده است (Ryngaret, 2008, p.232). تلقیح دوم نیز به پیروی از تنقیح اول حقوق روابط خارجی آمریکا، اعمال صلاحیت بر مبنای آثار ناشی از رفتار بیگانگان در خارج از کشور را مشروط به «مستقیم»، «ماهوی»، «جرم بودن» و «قابل پیش‌بینی بودن» «اثر» دانسته است.^۱ رویه قضایی آمریکا نیز در آرای مختلفی، از جمله قضایای «آلفرد بل»، «جنرال الکتریک»، «ساعت‌های سوئیس» و نیز «تیمبرلن»، شرط اساسی بودن اثر را مورد تأکید قرار داده و به آن استناد کرده است. برای نمونه در قضیه «آلفرد بل»، دادگاه با این استدلال که چون درصد کمی از محصولات انگلیسی در آمریکا به فروش می‌رسد، موضوع را دارای شرط «اساسی بودن اثر» تشخیص نداد و قانون شرم را بر این قضیه قابل اعمال ندانست.^۲ مرجع قضایی در این قضیه اعلام نمود: «دادگاه می‌باید با دلایل کافی نشان دهد که این آثار به اندازه کافی گسترده بوده و زیان قابل توجهی به خواهان وارد نموده و قوانین ضد تراست نیز نقض شده است».^۳

1. Restatement of the Law (Second); The Foreign Relations Law of the United States, (1965).
2. Alfred Bell & Co. Ltd. v. Catalda Fine Arts, Inc., (1947)
3. Timberlane Lumber Co. v. Bank of America II, US Court of Appeals for the Ninth Circuit, 749 F 2d 1378 (1984). See also United States v. General Electric Co., 82 F. Supp. 753 (D.N.J. 1949)/ 115F. Supp. 835 (D.N.J 1953); United States v. The Watchmakers of Switzerland Information Center, Inc., 1963 Trade Cases \$ 70 600 (S.D.N.Y. 1962), 133 F. Supp. 40 (S.D.N.Y. 1965)

دیوان دادگستری اروپایی برخلاف رویه ایالات متحده، در رسیدگی به قضایای مطروحه، به شرط «اساسی بودن اثر» توجه نکرده، به جای آن شرط «آثار قابل ملاحظه» (Appreciable Effects) را لحاظ نموده است. درحقیقت، شرط «قابل ملاحظه بودن اثر» از نظر مفهومی تفاوت چندانی با شرط «اساسی بودن اثر» ندارد. اما درعمل احراز شرط «قابل ملاحظه بودن اثر» در رویه قضایی اتحادیه از شرط «اساسی بودن اثر» در رویه قضایی امریکا آسان تر است (ضیایی، ۱۳۹۳، ص ۸۲).

با توجه به این شرط، اثری اساسی است که «پیامد و آثار نامطلوب ناشی از آن رفتار، برای کشور اعمال کننده صلاحیت، بیشتر از نتایج و پیامدهای اعمال صلاحیت بر طرف مقابل اعم از اشخاص و یا کشورها باشد». به تعبیر دیگر، این اثر می باید در مقایسه با پیامدهای نامطلوب اعمال صلاحیت، قابل توجه و غیرقابل اغماض باشد.

درهرحال در مقام تشخیص، اشکالاتی بر شرط اساسی بودن اثر وارد است. اولین اشکال به مفهوم اثر مربوط می شود، زیرا مشخص نیست منظور از اثر، اثر نسبی است یا اثر مطلق^۱ (Hartley, 2015, p.824). اشکال دیگر مربوط به مکانیزم و نحوه تشخیص اساسی بودن اثر است، چراکه اثر با هر طرز تلقی و تعریف از آن، درنهایت موضوعی تحلیلی و نسبی است. به همین دلیل برخی از صاحب نظران برای رفع اشکال یادشده از دو اصل «توازن منافع» (Balance of Interests) و «معقول و متعارف بودن» (Reasonableness) برای سنجش «اساسی بودن اثر» استفاده کرده اند.

۲.۴. مستقیم بودن اثر

بر اساس بسیاری از اسناد حقوقی، ازجمله تنقیح دوم «حقوق روابط خارجی امریکا»، یکی دیگر از شرایط اصلی اعمال صلاحیت بر آثار ناشی از رفتار بیگانگان، شرط «مستقیم بودن اثر» است.^۲ رویه قضایی امریکا نیز بر این شرط صحنه گذاشته است، حتی می توان ادعا کرد که امروزه این شرط مانند دو شرط «اساسی بودن» و «قابلیت پیش بینی» اثر، جزء معیارهای حقوق بین الملل عرفی شمرده می شود (Ryngaret, 2008, p.232).

در همین راستا، «کمیتة قضایی سازمان دولت های امریکایی» در نظریه مشورتی خود راجع به «قانون هلمز- برتون»، بیان می کند که «دولت ها اصولاً تا جایی می توانند اعمال قوانین خود

۱. منظور از «اثر مطلق» هر نوع اثرگذاری، فارغ از میزان و شدت آن است. اما منظور از «اثر نسبی»، مقایسه میزان تأثیرگذاری و شدت اثر بر کشور اعمال کننده صلاحیت به نسبت سایر کشورهاست. (Hartley, 2015, p.824).

2. Restatement of the Law (Second); The Foreign Relations Law of the United States, (1965).

را بر اقدامات خارج از سرزمین توجیه نمایند که آن اقدام دارای اثر مستقیم، اساسی و قابل پیش‌بینی در سرزمین آن‌ها بوده و اعمال آن نیز مطابق با قوانین و معقول باشد^۱. این شرط از سوی دیوان دادگستری اروپایی نیز در قضیه «دای استاف و خمیر چوب» به‌طور تلویحی مورد توجه قرار گرفته است. طبق رویه قضایی امریکا، «مستقیم بودن اثر» به معنای آن است که اثر مورد نظر می‌باید پیامد بی‌واسطه رفتار مربوطه باشد^۲. بنابراین، ضرورت احراز دو شرط «اساسی و مستقیم بودن اثر» در اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار، به این مفهوم است که این رفتار باید لزوماً به تحقق واقعی اثر در کشور مدعی صلاحیت بینجامد. بر این اساس، اعمال صلاحیت فراسرزمینی به صرف «قصد اثرگذاری» نه‌تنها مجاز نیست، بلکه اصولاً در دکترین آثار «شروع به جرم»، برای اعمال صلاحیت موضوعیت ندارد.

۳.۴. پیش‌بینی پذیری

در تنقیح دوم شرح حقوقی ایالات متحده، برای اعمال صلاحیت بر آثار ناشی از رفتار بیگانگان در خارج از کشور، افزون بر دو شرط پیش‌گفته، بر شرط «قابل پیش‌بینی بودن اثر» (foreseeability) نیز تأکید شده است^۳. شرط «قابلیت پیش‌بینی اثر» بیش از آنکه یک شرط صلاحیتی باشد، شرط احراز مسئولیت محسوب می‌شود. مفهوم این شرط آن است که آثار ناشی از رفتار مورد نظر می‌باید برای عامل، قابل پیش‌بینی بوده، به‌طور «غیرمترقبه» و «غیرمنتظره» رخ نداده باشد.

تنقیح سوم (۱۹۸۶م)، با انجام اصلاحاتی شروط «جرم بودن» و «قابل پیش‌بینی بودن اثر» را حذف نمود و به‌جای آن «قصد ایجاد اثر» را حتی بدون نیاز به تحقق واقعی آن اثر برای اعمال صلاحیت کافی می‌داند (Mann, 1984, p.53). اما با وجود اصلاحات یادشده، رویه قضایی امریکا همچنان این شرط را همراه با «قصد ایجاد اثر» برای اعمال صلاحیت به استناد «دکترین آثار»، مهم می‌داند (Ryngaret, 2008, p.197).

شرط «قابل پیش‌بینی بودن اثر» از سوی محاکم قضایی ایالات متحده در قضایای مختلفی مورد استناد قرار گرفته است. برای مثال، در قضیه «جنرال الکترونیک»، دادگاه امریکا «اطلاع خواننده» از عواقب اقدام خود را برای احراز آن کافی دانست و صلاحیت خود را بر این قضیه اعمال نمود^۴. اما اتحادیه اروپا و دولت‌های اروپایی، اغلب شرط «قابلیت پیش‌بینی اثر» را برای استناد به «دکترین

1. Inter-American Juridical Committee, Resolution On The Opinion Of The Inter-American Juridical Committee In Fulfillment of Resolution Ag/Doc.3375/96 Of the General Assembly of the Organization of American States, CJI/RES.II-14/96, 1996.

2. Republic of Argentina v. Weltover, Inc., 504 U.S. 607, 618 (1992).

3. Restatement of the Law (Second); The Foreign Relations Law of the United States, (1965)³.

4. United States v. General Elec. Co., 82 F. Supp. 753, 889-91 (D.N.J. 1949).

آثار ضروری نمی‌دانند (Ryngaret, 2008, p.197). به همین دلیل، در آرای قضایای «دای استاف و خمیر چوب» که از سوی دیوان دادگستری اروپایی، (European Court of Justice (ECJ)) صادره شده است، نشانه‌ای از این شرط وجود ندارد. اما باین حال، شرط «قابلیت پیش‌بینی اثر» در دکترین اروپایی پذیرفته شده و از نظر این دکترین، وجود این شرط حتی بدون احراز قصد نیز لازم است.^۱

۴.۴. اصل توازن منافع

اصل «توازن منافع» (Interest balance) یا «سنجش منافع» (Balancing of interests) برای اولین بار در قضیه مشهور «تیمبرلن» (Timberlane) مورد استناد قرار گرفت. در این قضیه، دادگاه عنصر جدیدی را با عنوان لزوم سنجش منافع یا اصل توازن منافع کشورهای مربوطه، برای اعمال صلاحیت ضروری دانست (مطوری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۶۰). اصل توازن منافع مبنای اصلی، احترام متقابل میان دولت‌ها و اصل معقول بودن شمرده می‌شود. این اصل در برابر تئوری برتری قانون محل دادگاه مطرح می‌شود (Maier, 1983, p.579-597). توازن منافع میان دولت‌ها بر اساس عواملی چون انتظارات دولت، عنصر تقابل، مؤثر بودن اجراء منافع و مصالح جامعه بین‌المللی ارزیابی می‌شود.

اصولاً تئوری سنجش منافع از سوی محاکم ایالات متحده به منظور کاهش تعارض صلاحیت میان دولت‌ها اتخاذ گردید. در این راستا، دادگاه فدرال در قضیه «تیمبرلن» اعلام کرد اگرچه آثار واجد اثر «مستقیم، اساسی و قابلیت پیش‌بینی معقول» نیز باشد، فی‌نفسه نمی‌تواند اعمال صلاحیت فراسرزمینی را توجیه نماید. در این قضیه دادگاه تجزیه و تحلیل جدیدی از ارزیابی قلمرو قوانین داخلی ایالات متحده به این شرح ارائه داد: «به‌نظر می‌رسد که باید به یک تحلیل سه‌گانه توجه شود. اعمال قوانین ضد تراست، اول اینکه مستلزم اثری بالفعل یا بالقوه بر تجارت خارجی امریکاست. دوم، باید این اثر به اندازه کافی گسترده و قابل ملاحظه باشد که زیان قابل توجهی را به خواهان‌ها وارد کند و نقض جدی قوانین تلقی شود. سوم، منافع و پیوندهای قضیه با ایالات متحده، از جمله حجم آثار بر تجارت خارجی امریکا، در برابر آثار آن بر دولت‌های دیگر به اندازه‌ای قوی باشد که اعمال صلاحیت فراسرزمینی کشور را توجیه نماید».^۲

به‌موجب دکترین تیمبرلن، معیار توازن منافع شامل سه مسئله است:

(الف) آیا آن رفتار، اثر یا آثاری را بر تجارت خارجی امریکا تحمیل کرده است؟

(ب) آیا این آثار به اندازه کافی گسترده هستند؟

(ج) آیا اثرگذاری آن بر منافع ایالات متحده گسترده‌تر از منافع کشورهای دیگر است؟

(Ryngaret, 2008, p.245).

1. ICI v. Commission Court of Justice of the European Communities Case 48/69, [1972] ECR 619.

2. Timberlane Lumber Co. v. Bank of America, 549 F.2d 597 (9th Cir. 1976), at 613.

از نظر دادگاه، فقط در صورت پاسخ مثبت به تمامی این پرسش‌های سه‌گانه، می‌توان اعمال صلاحیت فراسرزمینی را توجیه نمود.

بنابراین، معیار توازن منافع صرفاً صلاحیت ازپیش موجود را تعدیل نمی‌کند، بلکه خود جزء جدایی‌ناپذیر تشکیل‌دهنده عنصر اساسی چنین صلاحیتی محسوب می‌شود. لذا نزاکت و عدالت بین‌المللی حکم می‌کند که «تئوری سنجش منافع یا توازن منافع» به‌عنوان یک محدودیت اساسی برای اعمال صلاحیت فراسرزمینی قانونی ایالات متحده مورد توجه قرار گیرد و به شروط لازم برای استناد به دکترین آثار اضافه شود (Ibid, p.246).

۴.۵. رعایت معیارهای عینی حقوق بین‌الملل

همانند سایر اصول صلاحیت، در اعمال صلاحیت فراسرزمینی به استناد دکترین آثار رعایت اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، یعنی رعایت معیارهای عینی حقوق بین‌الملل و اصول حاکم بر آن، نظیر «اصل عدم مداخله»، «اصل اقدام متقابل»، «اصل وابستگی متقابل»، «اصل حق حاکمیت کشورها» و... ضروری است. بنابراین اگر کشوری نسبت به موضوعی که ارتباط بیشتری نسبت به سایر کشورها دارد و در واقع بر موضوعی که داخل در صلاحیت کشور دیگری است، اعمال صلاحیت نماید، این مطلب نقض «اصل عدم مداخله» و ورود به حریم حاکمیت ملی سایر کشورها تلقی می‌شود و موجب مسئولیت بین‌المللی است (Charter & 2). افزون بر این، اعمال صلاحیت هم‌زمان نسبت به یک موضوع معین که پیش‌تر مشمول اعمال صلاحیت و قوانین کشور دیگری قرار گرفته است، به اعمال صلاحیت مضاعف و موازی چند کشور بر یک موضوع یا یک شخص و به نتایج ناعادلانه‌ای منتهی خواهد شد.

نتیجه

دکترین آثار اصولاً به توانایی و اختیار یک دولت در اعمال صلاحیت نسبت به رفتار ارتكابی بیگانگان در خارج از حوزه صلاحیت خود که آثاری را در قلمرو آن دولت ایجاد می‌کند، تأکید دارد. در این دکترین، به جای تأکید بر محل «وقوع رفتار» بر محل «آثار و تأثیرگذاری رفتار» به‌عنوان مبنای صلاحیت تمرکز شده است. همین موضوع موجب شده است که برخی از حقوق‌دانان این تئوری را در قالب توسعه اصل صلاحیت سرزمینی و یا صلاحیت واقعی یا جهانی توجیه نمایند. در عین حال با وجود خلأها و ابهامات متعدد، اعمال صلاحیت به استناد این دکترین، در سطح بین‌المللی در حال گسترش بوده، هم‌اکنون بخش عمده‌ای از صلاحیت فراسرزمینی در عرصه حقوق بین‌الملل در قالب این دکترین توجیه می‌شود.

تاکنون مباحث بسیاری در مورد «دکترین آثار» مطرح شده، اما هنوز مبانی حقوقی و ابعاد مختلف این دکترین، از جمله ماهیت، حوزه کاربرد، مبانی و شرایط آن، با خلأ و ابهام متعددی مواجه است. هدف اصلی این دکترین در ابتدا، مقابله با انحصارگرایی در بازار، به‌ویژه ایجاد کارتل‌های تجاری و خصوصاً مقوله «حقوق رقابت» بوده است. اما در سال‌های اخیر، استناد به این دکترین در عرصه‌هایی همچون جرایم اینترنتی و شبه جرم و... نقض حقوق بشر و اقدامات تروریستی نیز توسعه قابل توجهی یافته است. گسترش عرصه کاربردی و استناد به این دکترین در سایر حوزه‌ها، موجب افزایش تعارضات بین‌المللی و مخدوش شدن جایگاه این تئوری شده است.

از آنجا که مبانی و شرایط اعمال صلاحیت، بر اغلب رفتارهای زیان‌باری که در بیرون از مرزهای یک کشور انجام می‌گیرد، طبق سایر اصول صلاحیتی و خصوصاً «صلاحیت سرزمینی عینی» فراهم است، لذا تعمیم «دکترین آثار» به حوزه‌های غیر از مباحث اقتصادی و «حقوق رقابت»، هم موجب اغتشاش مفهومی می‌شود و هم می‌تواند باعث سوءاستفاده دولت‌ها به‌ویژه در عرصه مبارزه با تروریسم شود (مانند رویه آمریکا در تجویز صلاحیت فراسرزمینی محاکم آن کشور برای رسیدگی به اقدامات به اصطلاح تروریستی که خارج از آمریکا رخ داده است یا نسبت به افراد غیرآمریکایی که برای آمریکا کار می‌کرده‌اند). استناد به دکترین آثار افزون بر تشدید تعارض صلاحیت بین‌المللی میان دولت‌ها، زمینه اعمال صلاحیت بدون قاعده بر فضای روابط بین‌الملل را ترویج خواهد داد و موجب بی‌نظمی در روابط بین‌الملل خواهد شد.

به‌علاوه سطح کاربردی این دکترین نیز چندان شفاف نیست، زیرا همان‌گونه که برخی صاحب‌نظران معتقدند اعمال صلاحیت فراسرزمینی به استناد «دکترین آثار» همانند «دکترین اجرا» به عرصه «صلاحیت تقنینی» مربوط است. اما تلاش و تمایل یک‌سویه قدرت‌هایی نظیر ایالات متحده در استناد به این دکترین در راستای حفظ یک‌جانبه منافع خود، موجب شده است که اعمال صلاحیت فراسرزمینی به استناد این تئوری از ماهیت صرفاً تقنینی به موضوعات مربوط به صلاحیت اجرایی نیز تسری یابد. استناد به دکترین آثار، خارج از امور تقنینی، نظیر اقدامات ایالات متحده، در اجرای فراسرزمینی قوانین خود و اعمال قواعد و احکام تنبیهی و تحدیدی در خارج از مرزها، مانند قوانین «داماتو- کندی» و یا «هلمز- برتون»، مبانی حقوقی این دکترین را در عرصه بین‌المللی با مشکل جدی مواجه ساخته است. لذا ضرورت دارد که جامعه بین‌المللی از توسعه این دکترین به سایر حوزه‌هایی که مبانی حقوقی این دکترین را با ابهامات جدی مواجه می‌سازد، پیشگیری نماید.

دولتی که به استناد آثار واقع‌شده در قلمرو سرزمینی خود، ادعای صلاحیت بر موضوع را دارد، در وهله اول باید مبانی و شرایط اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار را احراز نماید. متأسفانه در این خصوص، تاکنون رویه یکسان و تثبیت‌شده‌ای که بر مبنای آن بتوان صلاحیت

معقولی را احراز نمود، حتی در کشور امریکا و اتحادیه اروپا نیز وجود ندارد. اما همان گونه که در این مقاله پیگیری شده است، با بهره‌گیری از مقررات داخلی، اسناد حقوقی، رویه قضایی محاکم داخلی و بین‌المللی، عملکرد جامعه بین‌المللی و همچنین دکترین حقوق بین‌الملل، می‌توان شرایط و مبانی منطقی برای اعمال صلاحیت متوازن، بر مبنای دکترین آثار را برشمرد. در این راستا، اولین و مهم‌ترین شرط برای اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار، شرط «اساسی بودن اثر» است. این شرط، بیانگر تأثیر قابل ملاحظه و غیرقابل اغماض یک رفتار بر کشور اعمال‌کننده صلاحیت است. برای سنجش و محاسبه «اساسی بودن اثر»، معیارهای مختلفی مؤثر است که مهم‌ترین آن، «شرط متعارف بودن اثر» است. بر مبنای این اصل، شاخص‌های رفتار مربوطه و پیوند آن با سرزمین دولت اعمال‌کننده صلاحیت، ارزیابی می‌شود. از این منظر، اثری اساسی است که بیشترین آثار را در کشور مدعی اعمال صلاحیت در مقایسه با سایر کشورهای اثرپذیر ایجاد نماید و اعمال صلاحیت فراسرزمینی را به صورت منطقی، توجیه و قابل دفاع جلوه دهد.

افزون بر این، شرط «قابل پیش‌بینی بودن اثر» نیز یکی دیگر از شرایط اساسی احراز و اعمال صلاحیت به استناد دکترین آثار محسوب می‌شود. مفهوم این شرط آن است که آثار ناشی از رفتار مورد نظر می‌باید برای عامل آن اثر قابل پیش‌بینی بوده، در واقع به‌طور «غیرمترقبه» و «غیرمنتظره» رخ نداده باشد. شرط دیگری که برای اعمال صلاحیت بر آثار ناشی از رفتار بیگانگان ضروری است و مکمل دو شرط یادشده می‌باشد، شرط «مستقیم بودن اثر» است. مستقیم بودن اثر به معنای آن است که اثر مورد نظر می‌باید پیامد بی‌واسطه رفتار مربوطه باشد. بر همین اساس، اعمال صلاحیت بر مبنای دکترین آثار با عنوان «شروع به جرم» که بر اساس صرف «قصد اثرگذاری» احراز می‌شود، موضوعیت ندارد و فاقد مشروعیت است.

همان‌گونه که «کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد» در گزارش سال ۱۹۹۳ م در خصوص اعمال فراسرزمینی قوانین ملی تأکید کرده است، برای دستیابی کشورها و مجامع حقوقی به قواعد حاکم بر این مبانی صلاحیتی، اولاً باید تلاش لازم صورت گیرد که از طریق تدوین یک کنوانسیون بین‌المللی و با استفاده از آراء، نظریات و مطالعات صورت‌گرفته، ابعاد مختلف این دکترین از جمله ماهیت، مبانی و شرایط حاکم بر آن برشمرده شود و به‌دقت تعریف و تبیین گردد^۱. دیگر اینکه برای جلوگیری از اجرای ضعیف و بی‌قاعده این مبانی صلاحیتی تا تدوین یک کنوانسیون خاص، نهادها و جوامع حقوقی، اعم از داخلی و بین‌المللی، نسبت به

۱. کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در این گزارش ضمن پرداختن به موضوع اعمال فراسرزمینی قوانین ملی با تأکید بر اهمیت تحقیق بیشتر در این زمینه، کشورها را به مطالعه و تلاش برای دستیابی به قواعد حاکم بر صلاحیت فراسرزمینی ترغیب می‌نماید. See: A/CN.4/454 (1993).

تبیین و تعریف مبانی و شرایط اعمال این دکتترین اقدام نمایند و در قبال اجرای بدون قاعده و غیرمنطقی آن، موضع‌گیری فعالانه‌ای در سطوح داخلی و بین‌المللی از خود نشان دهند.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. ضیایی، سید یاسر (۱۳۹۲)، «دکتترین اثرگذاری در حقوق بین‌الملل عمومی»، فصلنامه تعالی حقوق، ش ۴.
۲. ضیایی، سید یاسر (۱۳۹۳)، صلاحیت فراسرزمینی در حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری، پایان‌نامه دکتري حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.
۳. مطوری‌نژاد، علی (۱۳۸۰)، صلاحیت فراسرزمینی و قانون داماتو، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
۴. مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۰)، «صلاحیت دولت‌ها و انواع آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۲۶، ش صفر.
۵. نمازی، حسین (۱۳۸۴)، نظام‌های اقتصادی، چ ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.

ب) خارجی

6. Acevedo, A (1973), "The EEC Dyestuffs Case :Territorial Jurisdiction", 36 Modern L .Rev.
7. Akehurst, Michael (1988). A Modern Introduction to international law, UNWIN HYMAN, Sixth Edition, London .
8. Akehurst, Michael (1974), Jurisdiction in International Law, British Yearbook of International Law, No .46.
9. Alford, Roger P (1992), The Extraterritorial Application of Antitrust Laws: The United States and European Community Approaches, 33 Virginia Journal of International Law. 1.
10. Bagheri, Mahmood and Mohammad Jafar Ghanbari Jahrom (2016), "Globalization and Extraterritorial Application of Economic Regulation: Crisis in International Law and Balancing Interest", European Journal of Law and Economics, Vol. 41,.
11. Backer, Larry Cata (2008); "Multinational Corporations as Objects and Sources Of Transnational Regulation", ILSA J. Int'l & Comp. L., Vol. 14:2.
12. Bellis, J. F (1979), "International Trade and the Competition Law of the European Economic Community", Common Market Law Review, 16.
13. Born, G.B (1992), "A Reappraisal of the Extraterritorial Reach of U.S. Law", 24

- Law and Policy in International Business. 1, (1992). P. 22
14. Bowett, D.W (1983), "Jurisdiction; Changing Patterns of Authority over Activities and Resources", *British Yearbook of International Law*, No. 53.
 15. Breibart, Evan (1989), "The Wood Pulp Case; The Application of European Economic Community Competition Law to Foreign Based Undertakings", *Ga. J. Int'l & Comp. L.*, Vol .19, No .1
 16. Davidow, J.(1976), "Extraterritorial Application of U.S. Antitrust Law in a Changing World, *Law & Policy in International Business*", , 8.
 17. Fugate, W. L (1991), "Foreign Commerce and the Antitrust Laws", Vol. I, Boston: Little Brown.
 18. Hartley, Trevor C (2015), *International Commercial Litigation, Text, Cases and Materials on Private International Law*, Cambridge University Press, 2n Edition, August.
 19. Henkin and others (1993), *International Law Cases and Material*, p.426-429.
 20. Hymowitz, S. A (1987), "Extraterritorial Application of the Sherman Act to Foreign Corporations", *Delaware Journal of Corporate Law*,
 21. "International Bar Association, Report of the Task Force on Extraterritorial Jurisdiction", (2008).
 22. Jennings, R. (1957), "Extraterritorial Jurisdiction in the United States Antitrust Laws", 33 *B.Y. I.L.*
 23. Kontorovich, Eugene (2004), *A positive Theory of Universal Jurisdiction*.
 24. Lowe, A. V.(1985); *Extraterritorial Jurisdiction*, Cambridge: Grotius.
 25. Maier, Harold G (1983); " Interest Balancing and Extraterritorial Jurisdiction, the *American Journal of Comparative Law*", Vol. 31, No. 4.
 26. Mann, F.A. (1984), *The Doctrine of Jurisdiction Revisited after Twenty Years*, *Recueil des Cours de l'Academie de Droit International*, No. 186.
 27. Parrish, Austen L. (2008), "The Effects Test: Extraterritoriality's Fifth Business", *Vanderbilt Law Review*, vol. 61, No. 5.
 28. Parrish, Austen L (2009), "Reclaiming International Law from Extraterritoriality", *Minnesota Law Review*, No .93.
 29. Rock Grundman, V. (1980), "The New Imperialism; The Extraterritorial Application of United States Law", 14 *Int .Law*.
 30. Ryngaret, Cedric (2008), *Jurisdiction in International Law*, Oxford University Press, London, 2008, P .194.
 31. Sabater, Aníbal (2004), "Extraterritorial Jurisdiction in Civil, Commercial, And Investment Matters", *ILSA Journal of International & Comparative Law*, Vol . 14, No. 2.
 32. Schachter, O. (1991), *International Law in Theory and Practice*, Dordrecht / Boston; Martinus Nijhoff.
 33. Slaughter, A. M. (1995); "Liberal International Relations Theory and International Economic Law", 10 *American University Journal of International Law and Policy*, 717.

-
34. Stokes, Isaac N. P (1970), "Limits Imposed By International Law on Regulation of Extraterritorial commercial Activity", The American Journal of International Law, Vol. 64, No. 4, p.135.
 35. Whattein, L (1992), "Extraterritorial Application of EC Competition Law: Comments and Reflections", Israel Law Review, 26.